

هوای تاج زر گردن کینار پست مساره
چو روشن کشت شمع برم دریا شب زلفند

وله

چو روز و سایه سخاوت دم تا حاصل باشد
سر من در کینه ز او سر او در کینار من

وله

گر فریاد من خسته به هوش تو رسد
چند ز آینه کشد قد که ناگوش تو رسد

وله

در نام جهان کی میرسد فریاد مسکینی
که مایه صدف دارد از شرکوس سناسی

وله

ز عالم اگر چه با صد داع حسرت رفته ام شادم
که چون طاوس کردم در آشیان پرواز گامی

وله

دو عالم را چرای قد بر من ده خدای من
که بس باشد همین دوق شهادت حوری من

چرفی بی نبات است از مردن می ترسم
بسی من چو شمع کشته اشک در من

گذشتن از سراب دهر دامن حیدری دارد
در آب همت دریا تر آوردد سب پانی من

بدره سر و هوا فرعون و همان فس و عن موسی
خیل و وهم همدگر و در ...

بزرگان را (شکیب) از حالم آگاهی نمیباشد
درین کهسار ها هر گز نمی پیچد صدای من

۱۴ - المؤید بالفیض الربانی المیرزا هاشمی الهمدانی علیه الرحمه
فاضل همدان و از فصحای شیرین زبان بود فکرش صحیح و
حذقش صریح • در علوم عقای و نقلی بارع و وحدت شعورش سیف قاطع • در
هر وقتی نکته طراز و در سرعت فهم و استحضار ممتاز • مولدش همدان
و سالها در اصفهان بجد و فور تحصیل علم فرموده بذروه کمال ارتقا
یافت و در علم طب بقراط زهان شد • محبتی خالص و ودادی بافراط باین
ذره ناقص داشت بعد از تکمیل و فراغت از تحصیل بهمدان رفته بافاده
مشغول بود تا در ساجده و قتل عام که لشکر روم بر آن مرز بوم استیلا
یافته در آخر عام هزار و یکصد و سی و شش به سعادت شهادت فائز
گشت این چند بیت از اشعار آن غریق رحمت پروردگار است •

اشعار

کی بود کی سبزه خط از عذارش گل کند
گلشن عا شق نوازیها بهارش گل کند
وله

بی آبله ماد کف پائی که در این راه
از سر زش خار جفایت گله دارد
وله

ز آهی میکنم چون شمع روشن بیکر خود را
دست خویش بر سر میکنم خا کستر خود را
فرد

خمیازه کشیدیم بجای قدح می ویران شود آن شهر که هیخانه ندارد

فرد

دوری میانها و تو صورت پذیر بیست قماش سرو و فاخته همراه میکشد

فرد

نیست ظالم را پس از مظلوم چندان فرصتی

شمع با پروانه در يك شب ز محفل میرود

وله

بر امید آنکه شاید یکدمت بینم بخواب

دوش تنهایی بصد افسانه ام در خواب کرد

وله

غم دوستان دشمن جان من شد خوشا حال او کاشنایی ندارد

فرد

از هلال خم ابروی تو دل رفت ز کار

حل شد این عقده و از ناخن تدبیر چکید

۱۴. ذوالمنقب و المناخر الدیرزا باقر طاب ثنوا

نقاضی زاده عباس آباد معروف و نقائیل ظهیری و داطنی موصوف
 مولد و موختس اصحاب و راعین زمین بود آسوده منتول از حضرت
 مجتهد ارمین مولد، محمد باقر خراسانی عید الرحمه و معقول از
 سند الحکما مبر قواء قدس الله روحه نموده مدحمتی دیرینه با والد
 علامه رحمه الله و عطفی تمام بحال اقم این هناله داشت * خدمت ساریه
 اش با دقیق صناعت شعر از اکثر افضل دیگر بیشتر وی کنکیر را
 شکر ریزی قیمتی اوفی راوفر بود * در عشر سبعین از مراحل زندگانی
 این جهان فانی را بدرود نموده بحضرات قدس ارتحال فرمود این ابیات از
 مآثر قام آن سنجیده رقم است *

فردیات

عینک در اشعار تو با دیده یار شد چشم سفید گشته بر اهت چهار شد
 وله

بگذار بود مهر خهوشی دهانم بداس حیرت در تن راز هم
 با آنکه مدان من و تو موی گنجد جین پهله به دست از آن موی منام
 آزارگیم منزل مقصود سد ارد جین تیر هوایی بنما دست بشام
 وله

مپسند ز دیدار تو محروم نماد از دیده بر آید صد صد نگاهم
 نور نظرم شعله جواله شد از بس در گرد سرا پای نو - صد نگاهم
 وله

روشنش میگردد احوال دلم در پیش یار

هر که چون پروانه ی شب همیشه هم آن شمع

بیت

نه بستم هیچکس از اختلاط دوستی طرفی
 رنگ رشته گلدسته با اهل عزیزانم
 و له

و عکس او گوی هر لحظه در دامن من دارم
 گل افشان شعنه از داغ سودائی سر دارم
 چشمم کم همین است بخون غلطیده ما را
 که من از نخل اعیان دور عالم نمر دارم
 و له

چون در تنم برقش روانست از شرط گویا فریاد این دل مهجور مکنی
 و له

شکست شیشه بکند چنانست که چندین کعبه ویران کرده باشی
 ز عشق آرزو ادب من توان برد که داعی را امکان کرده باشی
 و له

گورانه پی مصلحت اندیش رفتم از گوی تو هرگز قدمی پیش رفتم
 دوری نتواند بمان پای گسار د بی همراهی یاد تو از خود پیش رفتم